

« عن امیر المؤمنین - علیه السلام - فی قوله : (ممن ترضون من الشهداء)¹ قال : «ممن ترضون دینه و امانته و صلاحه و عفته و تیقظه فیما یشهد و تحصیله و تمییزه، فما کل صالح ممیزا و لا محصلا و لا کل محصل ممیز صالح». و قد سبق فی حدیث سلمة بن كهیل عن امیر المؤمنین - علیه السلام - أنه قال : «و اعلم أن المسلمین عدول بعضهم علی بعض الا مجلودا فی حد لم یتب منه، أو معروف بشهادة الزور، أو ظنین»².

از نظر سند، این روایات همگی معتبر نیست؛ چنان که همگان نیز نامعتبر نیست، لکن آن چه مسلم است یقین به صدور برخی از این روایات هست، از این رو می‌توان قدر متیقن از این روایات را گرفت و همان مقدار هم برای شکستن انحصار اعتبار شهادت شاهد در شاهد عادل به معنای فقهی آن، کافی است.

ضمن این که برخی از این روایات - که اتفاقا از بین این روایات ترخص بیشتری دارد - از سند معتبر برخوردار است؛ به عنوان مثال اولین روایت از روایات بخش اخیر (رجل طلق امرأته و اشهد شاهدین ناصبیین؟ ...) مطابق برخی نقل‌ها از سند معتبر برخوردار است.³ دو روایت اخیر هم از سوی برخی، معتبر قلمداد شده است.

مقاومت‌هایی در مقابل برخی از این روایات

در مقابل این روایات - هر چند فی الجملة - مقاومت‌هایی به منصفه ظهور رسیده است.

به عنوان مثال ذیل روایت اول، مرحوم عاملی چنین موضع می‌گیرد :

«اقول : هذا محمول علی ان المراد شرط قبول الشهادة معرفة صلاح الشاهد و الناصب لا صلاح له. و یحتمل الحمل علی التقیة ان كان المراد غیر ذلك لما مرّ ذكره الشیخ و غیره»⁴.

منظور شیخ حرّ از «لما مرّ» روایت عبدالله بن ابی یغفور است که اقتضایی غیر از این داشت.

1. (و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یكونا رجلین فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهداء...) (سوره البقرة : 282).

2. الوسائل (به وصف سابق)، ص 399، ح 23.

3. همان، ص 398، ح 21، سند شیخ طوسی و شیخ حمیری.

4. همان، ذیل ح 21.

برخی نیز با اشاره به حدیث عبدالله بن مغیره (روایت اول) چنین نگاشته‌اند :

«الظاهر نفی قبول شهادتهما لانهما لیساً من المسلمین، بل هما من اعدائهم بل أعداء أئمتهم علیهم السلام و عقد العلامة المجلسی - رحمه الله - باباً فی کتاب «الایمان و الکفر» من البحار فی کفر النُّصاب و إثبات ذلك فی مذهب الحق و يجب أن يعلم أن الاقرار بالشهادتين علامة الاسلام إذا كان المُقر لم يعاد النبي و أهله و أما مع العدوان فلا يثبت الاقرار الاسلام بل ینفیه»⁵.

واضح است که بنا بر نفی اسلام از نواصب و اعتبار اسلام (یا و ایمان) در شاهد، نباید مفاد مثل روایت اول را پذیرفت، لکن عدم قبول یا توجیه این روایت تأثیری بر مطلب مورد ادعا (کاشت عناوین دیگر در کنار عدالت فقهی با کارایی آن در شاهد و اعتبار به آن کاشته شده) ندارد.

در این میان آن چه بسیار قابل توجه است، تعبیر قرآن کریم است که گویا اختیار انتخاب شاهد را - حتی در صفات - به عهده افراد گذاشته است. توجه کنید :

*** و استشهدوا شهیدین ... ممن ترضون من الشهداء***

می‌توان ادعا کرد که نامه برخاسته از مشکات وحی امیرمؤمنان به جناب مالک، مفسر و مبین سنجه‌های رضایت فردِ درگیرِ واقعه است. توجه کنید :

«... ممن لا تضییق به الامور و لا تمحکه الخصوم و لا یتمادی فی الزلة و لا یحضر من الفی الی الحق اذا عرفه و لا تشرف نفسه علی طمع و لا یکتفی بأدنی فهم دون اقصاه و اوقفهم فی الشبهات و اخذهم بالحجج و اقلهم تبرماً بمراجعة الخصم و اصبرهم علی تکشف الامور و اصبرهم عند اتضاح الحكم ممن لا یزدهیه اطراء و لا یستمیله اغراء»⁶.

مقایسه این متن الهی مخلوق بشر و آیه کریمه با یکدیگر، هر یک را مفسر دیگری قرار می‌دهد (تفسیر دو سویه).

با این توضیح که قاضی به وصف مذکور در این نامه محترم از مصادیق «ممن ترضون» است و تا این صفات را پیدا نکند مرضی نیست و وقتی به این صفات رسید نمی‌تواند مرضی نباشد (تفسیر النصوص بعضها بعضاً).

5. علی اکبر الغفاری، تهذیب الاحکام، ج 6، پاورقی ص 323 (= ص 283).

6. نهج البلاغة (فیض الاسلام)، نامه 53، ص 1009 و 1010.